

نقش طایفه تکلو در تثبیت و تضعیف دولت صفوی تا پایان دوره شاه عباس اول

دکتر عباس سرافرازی

چکیده

طایفه تکلو از طوایف قزلباش در تشکیل حکومت صفوی نقش عمده‌ای ایفا کردند، آنها برای کسب مقام و مراتب بالاتر در دربار فعالیت‌هایی انجام دادند که در دوره شاه طهماسب اول گروهی از آنها قتل‌عام شدند، اما موجودیت خود را در تشکیلات صفویان حفظ کردند. تا سال ۱۰۰۵هـ/۱۵۹۶م که شاه عباس آنها را حذف کرد این طایفه به‌طور علنی و غیر علنی توطئه‌های زیادی را علیه صفویان تدارک دیدند و در تضعیف حکومت صفویه نقش آفرین شدند. پس از فوت شاه عباس اول در بسیاری از حوادث به‌خصوص از بین رفتن شاهزادگان و خاندان صفوی دخالت داشتند و با حمایت از برخی شاهزادگان به درگیری‌های درون درباری دامن می‌زدند. باز شدن دست قزلباشان در قتل شاهان صفوی که تکلوها در آن بی‌نقش نبودند، باعث از بین رفتن قداست معنوی و تغییر باور عمومی و اعتقاد قزلباشان نسبت به شاهان صفوی گردید که این امر باعث ضعف و ایجاد هرج و مرج‌های پس از فوت شاه طهماسب اول و جدایی هرچه بیشتر دین‌سالاری از حکومت در دوره شاه عباس اول گردید. مخالفت‌های تکلوها از جنبه سیاسی و نظامی نیز ضربه‌های اساسی بر حکومت صفویان وارد کرد، چرا که آنان برای مخالفت با صفویان به همکاری با عثمانیان و حمله آنان

به ایران در سال ۹۴۰ هجری پرداختند که از این رهگذر نیز صدمات جدی بر صفویان وارد آمد.

واژه‌های کلیدی ایران، صفویان، طوایف، قزلباشان، تکلوها.

مقدمه

در شکل‌گیری دولت صفوی طوایف مختلف قزلباش نقش عمده‌ای ایفا کردند، گرایش این طوایف به مذهب تشیع و حمایت آنان از بنیانگذاران این سلسله باعث شکل‌گیری و تثبیت دولت صفوی گردید. تکلوها از جمله طوایف قزلباش مستقر در آناتولی بودند که در دو دوره به ایران مهاجرت کردند، گروه اول همزمان با تشکیل دولت صفوی وارد شدند که نقش ارزنده‌ای با احراز مشاغل مهم ایفا کردند، گروه دوم پانزده هزار نفر بودند که به رهبری شاه‌قلی خلیفه (شیطان‌قلی) پسر حسن خلیفه در سال ۹۱۷ هـ / ۱۵۱۲ م از همان لحظه ورود مشکلاتی را آفریدند و به علت کشتاری که در بین راه انجام دادند به دستور شاه اسماعیل اول و در دوره‌های بعد به دستور شاه طهماسب اول، حمزه میرزا و در نهایت شاه عباس اول به‌سختی سرکوب شدند. این طایفه در بیشتر توطئه‌ها، شورش‌ها و اغتشاشات دوره صفوی تا عصر شاه عباس اول نقش داشتند. شاه عباس به‌منظور احیای امنیت داخلی و به‌وجود آوردن قانون و نظم و تجدید سازمان حکومتی درصدد حذف سران طوایف قزلباش از تشکیلات حکومتی برآمد، در بین این طوایف شدیدترین ضربه به تکلوها وارد شد و بسیاری از رهبران این طایفه قتل‌عام، معزول و متواری و خانه‌نشین گردیدند.

خاستگاه تکلوها

قبیله تکلو از ناحیه‌ای به نام تکه ایلی واقع در جنوب آسیای صغیر بر ساحل شمالی دریای مدیترانه برخاسته‌اند. می‌توان گفت از ترکان تکه ساکن منطقه آنتالیه بودند و در میان آنان افرادی از ولایت حمید (منطقه اسپارتا- بوردور) و همچنین ولایت منتش دیده می‌شدند (۱۵: ص ۵۸).

ورود تکلوها به طریقه صفوی به درستی مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد اولین تماس‌ها از دوره خواجه علی با آزادی صوفیان روملوی اسیر امیر تیمور گورکانی صورت پذیرفته باشد، گرچه برخی آزادی اسرا را به درخواست خواجه علی با احتیاط قبول می‌نمایند، چرا که اسکندربیک منشی ترکمان مؤلف *عالم آرای عباسی* آن را در کتابهای تاریخی ندیده، بلکه متواتر آن را شنیده است (۲۳: ص ۹۱). با وجود این اکثر منابع اشاره دارند که صوفیان روملو از این زمان وارد تشکیلات صفویان گردیده و در دوره شیخ ابراهیم با گسترده شدن تشکیلات تبلیغی صوفیان در آناتولی و توسعه دستگاه خلیفه‌گری آنان، تماس با روملوها و تکلوها بیشتر شده است. چرا که بنا بر گزارش *جهانگشای خاقان* تکلوها به‌طور موروثی به‌عنوان حامیان صفویه اشتهار داشتند و بابا حسن تکلو یک‌بار با سلطان جنید و دوبار با سلطان حیدر ملاقات کرده بود (۱۴: ص ۸۰). وی از هواداران صوفیان صفوی بود که بیشتر ساکنان ناحیه تکه را به پیروی از تعالیم صوفیان وارد ساخت. فرزند وی به نام شاه‌قلی که در نزد عثمانیان به شیطان قلی اشتهار داشت در آغاز سال ۹۱۷هـ/ ۱۵۱۲م به همراه طایفه تکلو که از طوایف روم بودند و قریب به پانزده هزار کس می‌شدند خروج کرده بعضی از محلات روم را غارت کرده نزدیک به پانصد نفر از تجار و غیره را در حوالی آذربایجان به قتل رسانیدند. «از آن جمله بزرگی از اکابر علماء و محققین، شیخ ابراهیم شبستری - ناظم انبیاء نامه - و ولد او را مقتول کردند و اموال ایشان را به غارت بردند و بی‌مبالا تا تبریز رفتند.» (۲۸: ص ۹۱). این اعمال و افعال ایشان دال بر نافرمانی و شرارت بود. بنابراین به قتل امرا و سرکردگان آنها حکم رفت (۱۱: ص ۲۱۵).

۱- نقش تکلوها در تثبیت دولت صفوی (دوره شاه اسماعیل اول) (۱۵۲۴-۱۵۰۱م/۹۳۰-۹۰۶هـ)

تکلوها در زمرة هفت هزار تن صوفیانی بودند که در اولین حرکت شاه اسماعیل اول علیه آق‌قویونلوها به وی پیوستند (۲۴: ص ۲۴۶) تکلوها در جنگهای شروان (۱۰: ج ۴، ص ۴۵۵) و شرور شرکت داشتند و از جمله رؤسای تکلو سارو علی‌بیک تکلو بود که جزو فداییان اصلی شاه اسماعیل اول محسوب می‌شد. جنگ شرور در اوایل سال ۹۰۶هـ/ ۱۵۰۰م علیه الوندبیک آق‌قویونلو به وقوع پیوست. در جنگ الله بولاغی «آله بولاغ»^(۱) که در نزدیکی همدان در ذی‌الحجه ۹۰۸هـ/ ۱۵۰۳م بین شاه اسماعیل و سلطان مراد به وقوع پیوست

نیز سارو علی‌بیک تکلو و یگن‌بیک تکلو شرکت داشتند (۱۰: ج ۴، ص ۳۶) و سارو علی‌بیک در رکاب شاه اسماعیل در دفع صارم‌بیک کرد کشته شد (۱۹: ص ۴۵). از اختراعات دیگر تکلوها شرکت و نقش مهم آنان در جنگ مرو با شیبک‌خان ازبک بود که وی هنگام فرار با پانصد تن از سوارانش در حصار کهنه محصور نیروهای بورون سلطان تکلو گردیده به دست تکلوها کشته شدند (۶: ص ۱۲۸).

یکی از مشهورترین و پر جنجال‌ترین هواداران شاه اسماعیل از قبیله تکلوشاه قلی خلیفه پسر حسن خلیفه از خلفای شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل بود که در آنتالیه و حوالی آن آغاز به فعالیت کرد، وی ابتدا در نزدیکی زادگاهش «یالن لی کوی» در غاری معتکف شده و به عبادت مشغول بود و مردم به زیارت وی می‌رفتند و حتی بایزید دوم برای او مبلغی پول فرستاد. «کناره‌گیری و واگذاری اداره امور کشور توسط سلطان بایزید به وزراء و نیز بر اثر حرص و آز پسران بایزید برای احراز مقام سلطنت به شاه قلی جسارت لازم برای عصیان را داد.» (۴: ج ۲، ص ۲۷۵). وی قیام و شورش شیعیان در ناحیه تکه را تدارک دید و با اینکه حکام ناحیه متتشا ایلی، تکه ایلی و قرمان مأموریت سرکوب وی را یافتند، اما شاه قلی (شیطان قلی) توانست موفق گردد و تا سیواس را مورد هجوم قرار دهد. بایزید دوم سلطان عثمانی مجبور شد صدر اعظم خویش خادم علی پاشا را در رأس نیرویی پنجاه هزار نفری به سرکوبی وی بفرستد. که در آن جنگ صدر اعظم عثمانی و شاه قلی هر دو جان باختند (۷: ص ۲۶۶). با اینکه شورشیان «صوفیان خلیفه روملو» را به جانشینی باباشاه قلی انتخاب کردند، اما اعمالی که انجام دادند حاکی از بروز هرج و مرج در بین آنان بود. این رهبر که از تکلوها نیز نبود کتتری بر شورشیان نداشت به طوری که این گروه پانزده هزار نفری در ارزنجان به یک کاروان تجاری که شامل پانصد بازرگان ایرانی بود حمله بردند، کالاهای آنان را تصرف کردند و تجار را قتل عام نمودند (۲۰: ص ۲۴۷). شیخ ابراهیم شبستری و فرزند وی را نیز مقتول نمودند. شاه اسماعیل اول در ضیافتی دستور قتل عام سیصد تن از رهبران آنها را صادر کرد و بقیه را به سه قسمت در شیراز، مشهد و اردوی خود تقسیم نمود و آنها نیز سکوت اختیار کردند چون در غیر این صورت به عثمانی بازگردانده می‌شدند. بنابراین طریق مدارا در پیش گرفتند، در حالی که از این برخوردار و تنبیه به سختی دلخور شدند و کینه شاه اسماعیل را به دل گرفتند.

با توجه به این امر می‌توان گفت: در دستگاه شاه اسماعیل دو گروه از تکلوها حضور داشتند یک گروه آنهایی که همزمان با شکل‌گیری حکومت به صفویان پیوستند و در راه آرمانهای صفوی در جنگ شیروان، شرور و مرو در رکاب شاه اسماعیل بودند و از خود رشادتهایی نشان دادند. افرادی مانند ساروعلی‌بیک تکلو، چوه سلطان، یگن سلطان و بورون سلطان که از این گروه سارو علی شغل مهنداری را در زمان تشکیل دولت صفوی برعهده داشت و گروه دوم آنهایی که پس از سال ۹۱۷هـ/ ۱۵۱۱م و شکست شاه‌قلی تکلو در خاک عثمانی به ایران آمدند که احتمالاً پانزده هزار تن بودند که شاه اسماعیل پس از تنبیه، گروهی از آنان را در خراسان در تربت‌حیدریه (۱۴: ص ۸۱) و گروهی را در قم (۶: ص ۱۲۹) اسکان داد. این گروه نافرمان و ناآرام بودند و چون پس از شکست اهداف سیاسی و نظامی در خاک عثمانی به شاه اسماعیل پیوستند و شاه اسماعیل به آنها اعتمادی نداشت برای همین به محض وارد شدن به ایران برای پی بردن به ماهیت و هدف آنان چوه‌سلطان تکلو را برای تحقیق نزد آنان فرستاد (۱۵: ص ۵۹). از این مطلب مشخص می‌گردد که چوه‌سلطان نیز در خصوص آنان اطلاعی نداشت و مسؤول تحقیق در خصوص آنان شد و احتمالاً از این زمان روابطی بین آنان و چوه سلطان به وجود آمد و بعدها چوه‌سلطان رهبر این گروه از تکلوها گردید. در دوره شاه اسماعیل اول تکلوها امتیازات قابل‌توجهی به دست آوردند. آنها غیر از اصفهان و همدان و عراق عجم در خراسان نیز قدرت داشتند، چوه‌سلطان والی اصفهان، بورون‌سلطان والی مشهد و قراجه سلطان تکلو والی همدان بودند (۱۸: ص ۴ و ۸).

۲- تکلوها در دوره شاه طهماسب اول (۱۵۷۶-۱۵۲۴م/ ۹۸۴-۹۳۰هـ)

شاه اسماعیل صبح روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰هـ/ ۱۵۲۴م در «صائین گدیکی» بین سراب و اردبیل درگذشت با فوت وی دوره دهساله تسلط قزلباشان (۱۵۳۳م/ ۹۴۰-۱۵۲۴م ۹۳۰هـ) آغاز شد و جنگهای داخلی شدیدی رخ داد که صدمات فراوانی را بر کشور وارد ساخت. شاه اسماعیل بنا بر وصیتی، اطاعت از دیوسلطان روملو را توصیه کرده و او را نایب‌السلطنه معرفی کرده بود این امر با مخالفت استاجلوه‌ها مواجه شد. تکلوها که متحدان سنتی روملوها محسوب می‌شدند به حمایت از روملوها برخاستند و امرای سه‌گانه تکلو به همراه عده‌ای عازم جنگ با استاجلوه‌ها شدند. استاجلوه‌ها مجبور به اطاعت شدند و به تیول خود در نخجوان و ایروان و به روایتی برای جنگ با

گرچی‌ها روانه شدند - می‌توان گفت تبعید شدند - به گفته اسکندر بیک منشی: «از در خانه دور انداخته شدند و به این اکتفا نشد در غیبت ایشان به جهت رضای امرای تکلو قطع نیولات ایشان شد و در مقام ترضیع آنها برآمدند.» (۱: ج ۱، ص ۴۷).

از آنجا که تکلوها در این جریان نقش مهمی ایفا کردند، چوه‌سلطان تکلو در مقام امیرالامرای شریک گردید (۱۵: ص ۷۴). تملک اراضی متعلق به قبیله استاجلو و مصادره آنها به دست روملوها و تکلوها باعث جنگ دیگری با استاجلوها به نام «جنگ سلطانی» در ۹۳۲هـ/ ۱۵۲۶م گردید که استاجلوها شکست خوردند، اما تکلوها هزینه سنگینی را پرداختند. چرا که دو تن از رهبران آنها: بورون‌سلطان حکمران مشهد و طوس و قراجه‌سلطان حکمران همدان به قتل رسیدند. در این پیروزی نقش مهم را تکلوها ایفا کردند و قبایل دیگر نقشی نداشتند. کشته شدن بورون‌سلطان که حکمرانی لایق بود باعث شد که مشهد و خراسان بزرگ آسیب‌پذیر گردد. ازبکان که همیشه مترصد بهره‌برداری از هرگونه ضعف در مرزهای خراسان بودند طوس و استرآباد را تسخیر کردند و بی‌هیچ مانعی به تاخت‌وتاز در بخش‌های دیگر خراسان پرداختند. اخی‌سلطان تکلو بدون رضایت شاه طهماسب با ازبکان به جنگ پرداخت که کشته شد، نقش وی در این حرکت حاکی از تلاش تکلوها برای دستیابی بر قدرت بیشتر است و نشان‌دهنده آن است که تکلوها در صدد بودند در زمان حاکمیت آنان سرزمینی از دست نرود که حاکی از ضعف آنان باشد، شاه طهماسب خود نیز به این امر اشاره دارد و عنوان می‌کند: «بی‌رضای من رفته بودند می‌خواستند که رشید و صاحب داعیه باشند، ندانستند که کار به کوشش نیست، بلکه تأیید آسمانی برای این کار لازم است، جای اخی‌سلطان تکلو و الکای او را در قزوین به محمدبیک شرف‌الدین اوغلی دادم و او را لقب محمد سلطان نهادم.» (۱۸: ص ۱۰).

تکلوها که در صدد دستیابی به قدرت و مقام امیرالامرای مطلق بودند به شاه طهماسب چنین القا کردند که دیوسلطان روملو عامل اصلی اختلاف بین قزلباشان است و مصلحت آن است که وی را حذف نمایند. بنابر روایت *شرف‌نامه* بدلیسی: «چوه‌سلطان تکلو عنوان کرد او خمیرمایه فتنه در میان قزلباشان است.» (۵: ص ۱۷۲). شاه طهماسب در پنجم شوال ۹۳۳هـ/ پنجم ژوئیه ۱۵۲۷م زمانی که دیوسلطان به دیوان آمد، او را با تیری به هلاکت رسانید و این‌گونه تکلوها قدرت یافتند و چوه‌سلطان در مقام امیرالامرای بدون رقیب شد و افراد تکلو در رأس کارها قرار گرفتند. حاکمیت

هرات به بهرام میرزا یکی از برادران شاه داده شد وغازی‌خان تکلو به سمت الله‌گی او انتخاب شد و چوهه‌سلطان تکلو فرمانروای واقعی کشور گردید و اداره امور کشور کاملاً در دست وی قرار گرفت و طهماسب از پادشاهی فقط اسمی داشت، تکلوها بیشترین اراضی ولایات را به اعضای قبیله خود اختصاص دادند «چوهه که استیلای تمام به سبب خیل و حشم و تبع و خدم پیدا کرده لوای استقلال می‌افراشت.» (۹: ص ۱۶۲).

تکلوها به شاه طهماسب خدماتی ارائه دادند، در سال ۹۳۴ هجری برابر با ۱۵۲۷م شورشی به‌دست ذوالفقاریک (پسر نخودسلطان) که حاکم «کهران»^(۳) بود صورت گرفت. وی عموی خود را که حاکم بغداد بود شکست داد و بر آن شهر مسلط شد. شاه طهماسب به کمک تکلوها بغداد را تصرف کرد و سلطان شرف‌الدین اوغلی تکلو را حاکم بغداد نمود (۱۸: ص ۱۱). الامه سلطان تکلو نیز به سمت امیرالامرای آذربایجان منصوب شد، او از جمله تکلوهایی بود که در شورش شاه قلی سلطان همراه پانزده هزار شورشی به ایران آمد و در زمان شاه اسماعیل اول ابتدا مقام یساول (مسئول تشریفات) و سپس به سمت ایشیک‌آغاسی منصوب شد و ارتقای مقام یافت تا این زمان که در ردیف امرای بزرگ قرار گرفت.

غیر از مقام بیگلربیگی سایر مقام‌های مملکتی نیز به‌دست تکلوها افتاد که این امر باعث نارضایتی و عکس‌العمل بقیه قزلباش‌ها گردید، چوهه‌سلطان نیز در قواعد مملکت‌داری بی‌مانند بود. گاهی به چرب‌زبانی و خوشی و گاهی به درشتی سخن می‌گفت و مدعی بود که سه مرتبه استاجلوها را شکست داده و زن و فرزندش اسیر شده‌اند بر این اساس از اینکه شاه از حسین‌خان شاملو حمایت به عمل می‌آورد، ناراضی بود «مخالقان وی حسین‌خان را به درگاه آوردند و رواج دادند که تکلوها سر صلاح ندارند و شاه را برانگیختند.» (۶: ص ۱۶۰) شاه طهماسب از قدرت‌گیری تکلوها، جمعیت آنان و تسلط آنان بر مناصب مملکتی ناراحت بود و زیرکانه تصمیم گرفته بود چوهه‌سلطان را از میان بردارد و از آنجا که خود به هیجده سالگی رسیده بود می‌خواست خود قدرت را به دست گیرد، در ضمن طایفه تکلو زیاده‌روی و خودرایی را از حد اعتدال گذرانیده و «... از اطوار ایشان باطناً غبار نقاری بر خاطر شاه نشست...» (۱: ج ۱، ص ۴۸)، تصمیم به حذف تکلوها زمانی گرفته شد که آنها اندکی اعتبار خود را از دست داده بودند.

علت اصلی کم اعتبار شدن تکلوها شکست و فرار چوه‌سلطان در میدان جنگ هرات با ازبکان بود که به روایتی به دست جانی‌بیک ازبک متلاشی شدند. این امر باعث شد میسرۀ سپاه شاه طهماسب نیز میدان نبرد را ترک کنند و فقط پایداری شاه طهماسب در قلب سپاه باعث شکست ازبکان شد به طوری که گزارش شده چوه‌سلطان از کمال ناامیدی زانو زده اصرار کرد، منتظر بازگشت قزلباشانی شوند که از میدان نبرد گریخته بودند (۱۶: ص ۴۷). این کار نشان‌دهندۀ ترس چوه‌سلطان بود در حالی که شاملوها به رهبری حسین‌خان به مبارزه با ازبکان ادامه دادند. پس از بازگشت شاه از خراسان حملات ازبکان ادامه یافت و چوه‌سلطان که مقام امیرالامرای داشت در کمک به نیروهای مستقر در هرات تعلل ورزید که این عمل از سر حسادت و به خاطر موفقیت‌های حسین‌خان شاملو انجام پذیرفت. در نهایت حسین‌خان به دلیل کمبود مواد غذایی و ناامیدی از دریافت کمک مجبور به مصالحه با عبدالله‌خان ازبک گردید و شاهزاده صفوی سام‌میرزا، پادگان قزلباش و شیعیان هرات را نجات داده عازم شیراز شد. شاه طهماسب نیز او را بخشیده و به حضور پذیرفت. چوه‌سلطان که نمی‌توانست رقیب نیرومندی مانند حسین‌خان شاملو را در دربار تحمل کند در صدد دسیسه‌چینی و قتل حسین‌خان برآمد که شاملوها از این امر آگاه شدند و چوه‌سلطان مجبور به فرار به دیوان‌خانه گردید. در سرابردۀ شاهی درگیری بین آنان ایجاد شد که چوه‌سلطان در میانه دیوان‌خانه و حرم مقتول گردید (۶: ص ۱۶۱). اما تکلوها موضوع مرگش را پنهان کردند. چون قوای کمکی برای تکلوها وارد کارزار شد، شاملوها عقب نشستند که در نتیجه سیصد تن از شاملوها به دست تکلوها اسیر و مقتول شدند. چند روز بعد جنگی در «امام‌زاده سهل علی همدان» درگرفت که در آن جنگ شاه طهماسب بسیاری از طوایف قزلباش را علیه تکلوها برانگیخته بود، استاجلوها، ذوالقدرها، شاملوها و افشارها با تکلوها مخالفت کرده «اویماق تکلو مغلوب آمدند.» (۲۶: ج ۸، ص ۶۴۰۴). یکی از تکلوها به نام یانچی (یحیی اوغلی) به دولتخانه حمله برد تا شاه را به اردوی تکلوها ببرد (۱۶: ص ۸۸) و به این وسیله با در اختیار داشتن شاه به تفوق و برتری دست یابند. آنان حتی «شاه قباد» فرزند چوه‌سلطان را به سمت امیرالامرای انتخاب کرده بودند. شاه طهماسب نیز از روی تدبیر این مقام را به شاه قباد واگذار کرد و حتی مقام قبلی قباد را به برادر کوچکتر وی علی‌بیگ داد و هر دو را به لقب سلطانی موسوم گردانید (۱۸: ص ۱۵) اما عملکرد نامناسب پسران چوه‌سلطان که بدون

مشورت با شاه چند نفر از استاجلوها، افشارها و ذوالقدرها را کشتند و به در دولتخانه جمع شدند باعث گردید شاه نیت باطنی خود را نشان دهد و با صدور فرمان قتل عام شورشیان تکلو خود را از مزاحمت‌های آنان رها سازد. بنابراین به دستور شاه گروه کثیری از تکلوها را قورچیان قتل عام کردند (۱۳: ص ۳۱۰). شاه طهماسب از این حادثه به عنوان «آفت تکلو» نام برده (۱۸: ص ۱۵) که ماده تاریخ سال ۹۳۷ هجری است.

قتل عام تکلوها و کشتن چوهه سلطان باعث واکنشهایی از طرف آن طایفه گردید این حادثه باعث گردید از این زمان تکلوها در صدد مبارزه آشکار و پنهان با صفویان برآیند، بنابراین در بسیاری از حوادثی که از این زمان به بعد به وقوع پیوست آنان نقش داشتند.

پس از این قتل عام، تکلوها متواری شدند عده‌ای به عثمانی، بغداد و حتی کرمان پناهنده شدند، احمدعلی خان وزیر مورخ کرمانی دوره قاجاری درباره تکلوهای کرمان در گزارشی می‌نویسد: «تکلو شردمه قلیل‌اند، در زمان شاه طهماسب اول به سعایت حسین خان شاملو حکم به قتل و نهب این طایفه شد ... چند خانوار فرار کرده به اقطاع آمدند و در جزو طایفه قرا اغلا نو می‌باشند از محمدعلی بیگ تکلو شنیدم که: ما از اولاد چوهه سلطان هستیم.» (۲۵: ص ۱۴۴) شاه قباد و گدرومیش (قدرمش خان) نیز که خمیرمایه فساد بودند به بغداد نزد محمدخان شرف‌الدین اوغلی تکلو حاکم بغداد که نسبت به شاه وفادار بود رفتند. وی برای حفظ سمت و موقعیت خویش با آنان همدستان نشد، بلکه قباد را مقتول و سرش را نزد شاه طهماسب فرستاد.

اولین واکنش تکلوها در مقابل قتل عام آنها، شورش الامه سلطان تکلو امیرالامرای آذربایجان بود، وی که از جمله همراهان شورشی شاه قلی سلطان بود با پیوستن فراریان ماجرای «آفت تکلو» به وی در صدد انتقام برآمد و علیه شاه شورش نمود بحث جالبی که درباره «الامه سلطان تکلو وجود دارد و شاه طهماسب آن را بیان می‌کند، اتهام وی به اباحی‌گری است، شاه عنوان می‌کند: الامه با بعضی مردم «سارلو»^(۳) که به الحاد و زندقه معروف‌اند و از غایت و قاحت و اباحت مناخح خود را از یکدیگر دریغ نمی‌دارند (متحد شد) و ایشان را اموال و اسباب داده جمع کثیر به هم رسانیده بودند.» (۱۸: ص ۱۶۱). آنان به این دلیل به «یارلر» ملقب بودند (۱۹: ص ۷۲). گرچه اتهام اباحی‌گری وسیله‌ای بود برای مرتد اعلام کردن رقباء، اما بعضی از اقداماتی که الامه سلطان انجام داد حاکی از یک نوع طرز تفکر اشتراکی بوده که این اعمال را

پیشوای مذهبی وی شاه قلی‌سلطان تکلو نیز انجام داده بود، شاه طهماسب می‌نویسد: «در این وقت که معامله عصیان و قتل جماعت تکلو روی داده الامه به دارالسلطنه تبریز رفته ... اسبان خاصه ما را که در آن ولایت بودند متصرف شده و کنیزانی که به جهت طلادوزی به زردوزان تبریز سپرده بودیم ستانده و به ملازمان خود قسمت نموده، خیمه منقش خاصه ما را که فراشخانه تبریز بود صاحب گردیده، مردم متمولی را که در آن حدود بودند هر یک به بهانه‌ای گرفته اموال ایشان را متصرف شده از تبریز بیرون می‌رود و با مردم سارلو که به الحاد و زندقه معروف‌اند...» (۱۸: ص ۱۷). شاه طهماسب الامه‌سلطان را حرام‌زاده، مفتن و مزور خوانده که به‌غیر از حضرات ائمه معصومین هر کس دیگری را بازی می‌داده و همچنین طایفه سارلوها را منتسب به تکلوها می‌داند (۱۸: ص ۱۷ و ۲۳).

به نظر می‌رسد الامه سلطان به دلیل شدت ناراحتی و گرفتن انتقام به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد و هم‌پیمان شدن وی با سارلوها که اشتراک زن را بین خود روا می‌داشتند به این علت بوده است، وی پس از شورش چون نتوانست نیروی لازم را برای جنگ با شاه طهماسب فراهم آورد در صدد همکاری با عثمانیان برآمد و آنان را تحریک به حمله به ایران نمود (۵: ص ۵۶).

زمانی که شاه طهماسب در شرق ایران گرفتار دفع تهاجم ازبکان بود، عثمانی‌ها را از این واقعیت که مرزهای شمال غربی و مرکز ایران بی‌دفاع است آگاه نمود و آنان را تحریک به حمله به ایران نمود و بدین‌گونه چهار دوره جنگهای طولانی از سال ۹۴۰ تا ۹۶۲ هجری قمری بین دو کشور به وقوع پیوست که باعث صدمات و ویرانیهای بسیار گردید، الامه‌سلطان قصد داشت با حمایت عثمانی حکومت مستقلی را در نواحی شمال غرب تشکیل دهد. پس از ورود نیروهای عثمانی به آذربایجان که به فرماندهی ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی صورت پذیرفت الامه سلطان به لقب پاشایی سرافراز گردید و «الامه پاشا» نامیده شد و بیگلربیگ آذربایجان گردید. حاکمانی برای شهرها انتخاب شدند که بیشتر از امرای تکلو بودند، خیاو (پیشکین یا مشکین‌شهر) به علی‌بیک تکلو، نخجوان به ولی‌بیک برادر الامه سلطان و مراغه و اردبیل و سراب به ولی‌خان تکلو داده شد.

«الامه سلطان درصدد برآمد برای گسترش قلمرو خویش با محمدخان تکلو حاکم صفوی بغداد که از اقوامش بود متحد شود، بنابراین نمایندگانی به بغداد فرستاد،

که محمدخان حاضر به پذیرفتن این امر نشد، در نتیجه نیروهای عثمانی عازم بغداد شدند و غزال اوغلی به بغداد آمد و خبر داد که خواندگار (سلطان سلیمان) به عراق آمده و قصد بغداد دارد و وی می‌تواند به درگاه بیاید.» (۶: ص ۱۷۶).

در تذکره شاه طهماسب بیان شده «... حمزه‌بیک غزال را پیش محمدخان شرف‌الدین اوغلی فرستادم که آذوقه آنچه در آن محل باشد تمامی را در آب ریخته از آب بگذرد و از راه جزیره با جماعت خود بیایند...» (۱۸: ص ۲۳) با اینکه اکثر منابع و از جمله شخص شاه طهماسب اذعان می‌دارد محمدخان والی بغداد به دستور شهر بغداد را تخلیه کرده اما به نظر می‌رسد محمدخان به هر دلیل قصد داشت شهر را تسلیم عثمانیان نماید. بنابراین مقاومت نمود و احتمالاً اطلاعاتی را که به شاه طهماسب داده نیز درست نبوده است، چرا که از شواهد و قراین پیداست چنانچه وی قصد نگه داشتن بغداد را داشت می‌توانست این عمل را انجام دهد، مؤلف *جوهر الاخبار* می‌نویسد: «...محمدخان آقاهای خود را طلب کرد و حقیقت را گفت: طایفه تکلو که قریب سه هزار کس بودند رفتن را قبول نکردند و حکایت این بود که به درگاه نمی‌رویم و بغداد را به خواندگار نمی‌دهیم و خود نگه می‌داریم اما خان مایل به رفتن بود...» (۶: ص ۱۷۶). مؤلف کتاب که خود در رکاب محمدخان بوده عنوان می‌کند: «... اگر محمدخان در قلعه توقف می‌کرد خواندگار نمی‌آمد. بنابر آنکه او را خاطر نشان کرده بودند که خان قلعه را به رضا نمی‌دهد و اسباب قلعه‌گیری نمانده تمامی در کلهر ریخته بودند و به واسطه سرما و راه دشوار نتوانسته‌اند که بیارند...» (۶: ص ۱۷۸) بدلیسی در *شرف‌نامه* نیز به تلفات انسانی و اسب و اشتر نیروهای عثمانی بر اثر سرما و برف و کمی آذوقه اشاره دارد (۵: ص ۵۶۵).

به هر حال سلطان سلیمان به دلیل شروع فصل سرما و زمستان عازم بغداد شد افراد تکلو مقیم بغداد به حمایت عثمانیان برخاستند و محمدخان شرف‌الدین اوغلی به هر دلیل شهر را رها نمود و شهر بغداد به دلیل خیانت تکلوها به دست عثمانی‌ها افتاد. در این لشکرکشی‌ها اکثراً تکلوهایی شرکت داشتند که جزو ناراضیان صفویان محسوب می‌شدند آنها نقش مهمی به نفع عثمانی‌ها ایفا کردند. اشتباه شاه طهماسب جوان در قتل عام تکلوها باعث تخریب آذربایجان، تبریز و سقوط شهر بغداد به دست عثمانی‌ها گردید. این اولین جنگ ایران و عثمانی در دوره طهماسب اول و سلیمان دوم معروف به قانونی بود که در ۹۴۰ هـ / ۱۵۳۴م به قوع پیوست. نیروهای عثمانی تبریز را تصرف

کردند و تا شهر سلطانیة زنجان پیشروی نمودند. در آنجا چند تن از امرای طهماسب از جمله حسین‌خان تکلو فرزند بورون سلطان تکلو با سه هزار نفر افراد تحت فرمان خود به نیروی عثمانی ملحق شدند (۱۸: ص ۲۸) و این عوامل در تضعیف صفویان مؤثر واقع گردید.

دوره دوم جنگها در سال بعد ۹۴۱ هـ / ۱۵۳۵م به وقوع پیوست. الامه‌سلطان تکلو در این جنگ نیز جانب عثمانیان را گرفت. شاه در صدد سرکوب الامه‌سلطان برآمد که غازی‌خان تکلو این خبر را به الامه سلطان داد و آنان به اتفاق هم تبریز را ترک کرده و به وان رفتند (۱۳: ص ۳۲۹). و شاه طهماسب شهر وان را محاصره نمود، اما چون عثمانیان به الامه‌سلطان کمک می‌کردند، شاه موفق به گشودن وان نشد، در این سفر به طهماسب خبر رسید که سلطان عثمانی سام میرزا برادر وی را به فرزندی پذیرفته و آن سوی قزل اوزن را به او واگذار کرده است (۲۰: ص ۲۸۹).

در شورش سام‌میرزا که حکمران خراسان بود و به دسیسه‌چینی به همراه عثمانیان پرداخت، شاملوها و تکلوها نقش داشتند ارتباط بین شورشگران خراسان و سلطان عثمانی را احتمالاً غازی‌خان تکلو سروسامان داده بود که اتابک بهرام میرزا در زمان حکومت او در هرات بود و حال با عثمانیان در اقامتگاه زمستانی آنها در بغداد دیدار می‌کرد (۷: ص ۵۸). شاه طهماسب در تذکره خویش نیز به شورش سام میرزا و ارتباط آن با غازی‌خان و الامه‌سلطان و حمایت شاه سلیمان از سام میرزا اشاره دارد. وی می‌نویسد: «قبا آقای ملازم حسین‌بیک یوزباشی داروغه تبریز آمد و ... احوال پرسیدم، گفت: سام میرزا یاغی شده، خوند کار او را پسر خود گفته، کار ملک متزلزل شده» (۱۸: ص ۳۴) و در جایی دیگر بیان می‌دارد: «... اما ابراهیم پاشا می‌گوید که سام‌میرزا یاغی شده، اکنون صلاح در آن است که شما باز متوجه ولایت قزلباش شوید و در آن مملکت جار کنید که حضرت خوندکار، سام میرزا را پسر خوانده و ملک حضرت شاه اسماعیل را به او داده» (۱۸: ص ۳۵).

از دیگر بزرگان تکلو، غازی‌خان است که با اکثر امرا دل دگرگون کرده در مقام نفاق بود (۳: ص ۳۲۶). وی در زمان امیرالامرای چوه‌سلطان به سمت لله‌گی بهرام میرزا برادر شاه طهماسب برگزیده و به هرات فرستاده شد، پس از جنگ ۹۴۱ هـ / ۱۵۳۵م وی نیز به تبریز فرار کرد و چون از سوء نیت شاه نسبت به خود آگاه گردید به امپراتوری عثمانی پناهنده شد و با فرار وی از امرای تکلو جز محمدخان شرف‌الدین اوغلی و

چند تن از امرای درجه دوم تکلو کسی در نزد شاه باقی نماند. غازی خسان تکلو که فرزند چرکین حسن تکلو بود از طرف سلطان عثمانی به عنوان بیگلربیگی نیمی از بغداد منصوب شد و به عنوان بیگلربیگی به بغداد رفت، اما چون مردم از وی به دربار عثمانی شکایت کردند او دوباره به شاه طهماسب روی آورد که به سمت والی شروان منصوب شد. شاه طهماسب وی را نیز مردی شیطان صفت و حيله گر و دروغگو می نامد (۱۸: ص ۱۴ و ۳۵ و ۳۷) و عاقبت وی به دستور شاه طهماسب به اتفاق دو برادر و چند تن از اقوام نزدیکش به قتل رسیدند.

محمدخان شرف الدین اوغلی تکلو تا سال ۹۶۴ هـ / ۱۵۵۷م در قید حیات بود و حکومت هرات را داشت پس از مرگ وی مقام او به فرزندش به نام «قزاق» داده شد. وی فکر استقلال در سر داشت و در صدد برآمد حکومت مستقلی را در هرات تشکیل دهد. شاه طهماسب در صدد برآمد با کمک برادر و عموزاده های والی هرات وی را از بین ببرد که آنان موفق نشدند. بنابراین معصوم بیگ صفوی از امرای بزرگ مشهد مأموریت هرات یافت. وی توانست به آسانی بر قزاق مسلط شود و او را دستگیر نماید. سه یا پنج روز پس از دستگیری قزاق تکلو فوت کرد، طغیان وی نیز باعث سختگیری بیشتری بر تکلوها گردید (۱۳: ص ۴۲۳). چندین شورش و پناهندگی پی در پی تکلوها باعث شد، شاه نسبت به آنان خشمگین گردد و حتی آنان را مدتی بدون معیشت گذارد که این امر باعث پریشان احوالی آنان گردید. تکلوها که در شکل گیری و تثبیت حکومت صفویان نقش اصلی و مهمی ایفا کردند متأسفانه از سال ۹۳۷ هـ / ۱۵۳۱م دچار وضعیت نابسامانی شدند، آنان که افرادی فعال جنگجو و پرهیزگار بودند، نتوانستند از کمکی که به صفویان نمودند بهره ببرند و با اینکه برخی از طوایف قزلباش از جمله استاجلوه و شاملوها دارای املاک وسیعی بودند، تکلوها نتوانستند توان مالی و نظامی پیدا کنند و این امر باعث نارضایتی آنان از حکومت صفویه بود.

سومین تهاجم عثمانیان در سال ۹۵۵ هـ / ۱۵۴۹م صورت گرفت که در آن جنگها برادر شاه القاسم میرزا و الامه سلطان تکلو به نفع عثمانیان وارد شدند. الامه سلطان به دستور سلطان سلیمان برای محاصره قلعه وان فرستاده شد (۱۳: ص ۴۲۵).

دز عصیان و سرکشی القاسم میرزا، الامه سلطان تکلو نقش اساسی ایفا نمود، شاه طهماسب خود می نویسد: «در باب یاغی شدن القاسم دو چیز به خاطر می رسد: اول اینکه ماغورلو (باغورلو) پسری که حالا در روم است عمل بدی داشته، از ترس

آنکه مبادا من بشنوم و او را ایذا و عقوبت کنم بی‌دولتی چند از نوکران اولمه (الامه) با او شراب می‌خوردند. از بیم سیاست من او را چیزهای بد آموزانیده و فریب داده بودند و بدنام و یاغی کردند.» (۱۸: ص ۴۳) و در جای دیگر نیز به همکاری القاسب و الامه‌سلطان اشاره دارد که آن دو به سیواس آمده نامۀ طولانی به شاه علی‌سلطان چینی (سلطان علی چگنی) حاکم وان نوشته بودند که کلید قلعه (قلعه وان) را برداشته نزد ما بیاورد که ده برابر وان به تو در خراسان الکا بدهم، دیگر نوشته بود که من پسر خواندگارم (سلطان سلیمان) و حضرت خواندگار مرا فرزند خود گفته و ملک پدرم را تمامی به من داده است (۱۸: ص ۴۷).

مشخص است که در شورش القاسب‌میرزا الامه‌سلطان نقش داشت، القاسب در سال ۹۴۵ هـ / ۱۵۳۸م در شروان کوشید، دولت مستقلی تشکیل دهد که نیروهای دولتی او را شکست دادند و شاه او را بخشید. وی پس از چندی مجدداً شورش کرد و در شروان سکه به نام خود زد و خطبه به نام خود خواند و اعلام استقلال نمود که شاه طهماسب برای سرکوب وی سپاهی به فرماندهی پسر خود اسماعیل دوم روانه ساخت، القاسب میرزا پس از شکست به دربار شاه سلیمان پناه برد که به همراه الامه‌سلطان تکلو بهترین مشوق برای لشکرکشی دوباره دولت عثمانی به خاک ایران شدند، عثمانیان با لشکری بسیار عظیم در سال ۹۵۵ هـ / ۱۵۴۸م مجدداً به آذربایجان حمله کردند، تبریز را تصرف نمودند و حتی تا اصفهان مرکز ایران پیش آمدند و برخوردهای متعدد و سختی بین سپاه ایران و عثمانی در این منطقه و نواحی جنوبی‌تر مانند شیراز، شولستان، بهبهان و شوستر و غیره رخ داد، القاسب و الامه‌سلطان نیز خرابیهای زیاد به وجود آوردند. نتایج فوری و آنی قتل تکلوها بسیار گسترده‌تر از آن بود که شاه طهماسب جوان در لحظه‌ای که این دستور را صادر کرد، هرگز آن را پیش‌بینی نمی‌نمود. مهمترین این پیامدها عبارت بود از:

- ۱- شورش الامه‌سلطان تکلو و به تحریک وی شورش سام میرزا و القاسب میرزا برادران شاه .
- ۲- وقوع چهار دوره جنگ بین ایران عثمانی در سالهای ۹۴۰ هـ / ۱۵۳۴م و ۹۴۱ هـ / ۱۵۳۵م و ۹۵۴ هـ / ۱۵۴۸م و ۹۶۲ هـ / ۱۵۵۵م.
- ۳- از دست رفتن بغداد و تصرف آن به دست عثمانیان که از سال ۹۴۰ تا ۱۰۳۲ هجری بغداد برای مدت ۹۲ سال به تصرف عثمانیان درآمد.

۴- ویرانی گسترده در غرب ایران که این امر به دلیل جنگهای طولانی و شیوه محافظه‌کارانه امحاء منابع یا سیاست زمینهای سوخته صورت گرفت، چون همیشه نواحی بی را که سپاه عثمانی می‌بایست از آن بگذرد، ایرانیان به‌طور منظم ویران می‌ساختند تا دشمنان در رساندن تدارکات با مشکل مواجه شوند (۱۶: ص ۵۵).

۵- خدشه‌دار شدن مقام قداست و پادشاهی، چرا که از این زمان تکلوها، برادران شاه و گروههای دیگر علیه پادشاه به فعالیت پرداختند و این بی‌توجهی به مرشد کامل تا آنجا پیش رفت که در دوره‌های بعد دست قزلباشان از جمله تکلوها به خون شاهزادگان صفوی و بزرگان و حرمسرای شاهی آلوده شد که این امر به تضعیف حکومت صفویان کمک کرد.

۳- تکلوها پس از مرگ شاه طهماسب تا روی کار آمدن شاه عباس اول

(۱۵۸۸/۱۵۷۶ م - ۹۸۴/۹۹۶ هـ)

پس از سرکوب تکلوها در دوران شاه طهماسب، طایفه استاجلو قدرت گرفت، اما با مرگ شاه طهماسب به سال ۹۸۴ هجری قمری دوران سختی برای استاجلوه‌ها آغاز شد، چرا که تکلوها در صدد گرفتن انتقام از استاجلوه‌ها برآمدند. تکلوها آنان را عامل تمام بدبختیهای خود در زمان شاه طهماسب می‌دانستند، بین شاه اسماعیل دوم که بیست سال به فرمان پدر زندانی شد و محرومیت‌های زیادی متحمل شد و تکلوها که محرومیت‌هایی را نیز دیدند رابطه‌ای دوستانه وجود داشت، بنابراین تکلوها و روملوه‌ها به‌طور طبیعی از هواداران اصلی به قدرت رسیدن اسماعیل میرزا گردیدند، امرای تکلوه که در سالهای پایانی شاه طهماسب در منطقه بد آب و هوا و مرطوبی در گیلان اسکان داده شده بودند، از گیلان به قزوین آمدند آنان خانه‌های برخی از استاجلوه‌ها را به طرز وحشتناکی ویران و اموالشان را به غارت بردند (۱: ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۷).

در رابطه با اینکه آیا تکلوه‌های عصیانگر در ماجراهای پس از فوت شاه طهماسب چه نقشی داشتند، در منابع اشاره‌ای نشده است، چرا که به نظر می‌رسد تکلوها در مرکز و دارالحکومه قزوین بسیار تضعیف شده بودند و حتی شاه طهماسب یک سال قبل از مرگش آنان را در ناحیه سماس و اشکور و سیمگر گیلان که منطقه‌ای نامناسب و مرطوب و ناخوشایند ترکان بود، سکونت داد. بنابراین تکلوها در حوادث روزهای فوت شاه نقشی نداشتند. بر اساس گزارش ملا جلال‌الدین منجم در ماجرای

کشته شدن حیدر میرزا یک نفر از تکلوها به نام فولادبیک تکلو نقش داشت. وی کسی بود که هنگامی که حیدر میرزا با پوشش زنان قصد خروج داشت او را شناسایی کرد و به مهاجمان نشان داد فولادبیک جزو ایشیک آقاسیان بود (۲۲: ص ۲۹). مؤلف عالم آرای عباسی نام این ایشیک آقاسی را علی‌بیک شاملو ثبت کرده است (۱: ص ۱۹۵).

«پس از آنکه تکلوها از ماجرای فوت شاه طهماسب آگاهی یافتند، به شهر قزوین وارد گردیدند. رهبران آنها سولاق حسین تکلو و اروغدی (اردوغدوی) خلیفه بودند. مفسدان تکلو اراده کردند که عداوتی را که از سابق میان تکلوها و استاجلوه‌ها بود، تازه کنند و آنچه در زمان شاه طهماسب نسبت به تکلو به‌خصوص در دفع غازی‌خان ولد محمدخان شرف‌الدین اوغلی حاکم هرات بر آن طبقه وقوع یافته و به آن سبب از خدمت و بساط قرب و منزلت دور افتاده بودند در مقام انتقام برآیند و دست به کشتار استاجلوه‌ها زدند.

این امر باعث شد اجامره، اوباش و عوام‌الناس به بهانه تکلو دست به غارت و تاراج خانه‌های طرفداران حیدر میرزا بزنند و کسی مانع آنها نشد و این غارت تا هنگام خروج تکلوها از شهر برای استقبال اسماعیل میرزا ادامه یافت.» (۱: ص ۱۹۷).

زمانی که اسماعیل میرزا از قلعه قهقهه به سوی قزوین در حرکت بود، سولاق حسین تکلو (۳: ص ۲۷) و اردوغدوی خلیفه به وی پیوستند. اسماعیل میرزا اعتبار و موقعیت تکلوها را مانند سابق به آنها اعاده کرد و به سولاق حسین و اردوغدوی خلیفه، اقطاع مناسبی اعطا نمود، اردوغدوی و مسیب‌خان تکلو در میان امرای مرکز جای گرفتند و این امر طبیعی بود، چرا که آنان از اسماعیل میرزا حمایت کردند و مادر اسماعیل میرزا دختر عیسی‌بیگ ترکمان از موصلوها بود، بنابراین در ابتدا روابط تکلوها و اسماعیل میرزا خوب بود.

اما از مهمترین مسائلی که بر روابط حسنه اسماعیل دوم و تکلوها خدشه وارد ساخت آن بود که پس از مدتی آشکار گردید، اسماعیل دوم شیعه چندانی مؤمنی نیست و چون در بین اطرافیان و امیران تردید و دودلی پیش آمده بود تصمیم گرفته شد، پیشوای تکلوها اردوغدوی خلیفه، صوفی مورد اعتماد شاه همراه رهبر ترکمانان امیرخان به حضور شاه برسد و راه‌حل این تردید و دودلی را از شاه استفسار نمایند. خلیفه انصار استاجلوی قراداغلو نیت پاک بزرگان را طور دیگری به شاه تفهیم کرد، مبنی بر اینکه تکلوها و ترکمن‌ها قصد دارند شاه را از بین ببرند و برادرزاده اش حسن میرزا را

به تخت بنشانند. به این ترتیب اعتماد پادشاه نسبت به ترکمانان و تکلوها کم شد و اردوغدوی خلیفه تکلو توقیف گردید (۱: ج ۱، ص ۱۴۴) که نمی‌توان این عملکرد شاه اسماعیل را فقط به دسیسه‌چینی خلیفه انصار نسبت داد، بلکه تکلوها در صدد چنین کاری بودند و این امر باعث سوءظن اسماعیل میرزا نسبت به قبایل تکلو و ترکمانان گردید و آنان برای نشان دادن ارادت خویش دست به انجام یکی از خونین‌ترین حوادث این دوران زدند و آن اینکه شاه اسماعیل در صدد برآمد از وجود مسیب‌خان تکلو برای کشتن شاهزادگان صفوی و صوفیان استفاده نماید و اکثر شاهزادگان که یازده تن بودند و دو هزار و دویست تن صوفی کشته شدند و به دستور شاه اسماعیل مسیب‌خان برای قتل سلطان حسن میرزا عازم ری گردید که البته چون به موقع مأموریت خویش را نتوانست انجام دهد یا تعلل ورزید از حکومت قزوین خلع گردید (۸: ص ۷۷۱).

این تهمت که قبایل تکلو و ترکمان می‌خواست‌اند، سلطان حسن میرزا را به جای شاه اسماعیل بر تخت سلطنت بنشانند فرصت مناسبی به دست داد تا شاه فرد دیگری را برای کشتن شاهزاده گسیل نماید که این مأموریت به انجام رسید (۲۷: ص ۱۳۴). یکی از امرای تکلوی مطرح در دوره شاه اسماعیل دوم سولاق حسین تکلو بود که توانست اسکندر نامی را که در قلعه پلنگان در تابستان ۹۸۵هـ / ۱۵۷۱م علم طغیان برافراشته بود سرکوب نماید و خود به سمت حاکم پلنگان منصوب گردد (۱۳: ص ۶۴۳).

وی در ماجرای تشییع جنازه شاه طهماسب نیز نزاع سختی با مرتضی‌قلی سلطان پرناک ترکمان انجام داد که باعث آشوب بزرگی شد که طرفین به جان یکدیگر افتادند و شاه اسماعیل مجبور شد خود در ماجرا دخالت نماید و تاج سلطنت از سرش فرو افتاد و مردم آن رویداد را شوم دانستند. شاه خود سه نفر را با تیر زد تا آتش فتنه فرو نشست (۱۳: ص ۶۳۱).

از نتایج روی کارآمدن کوتاه‌مدت شاه اسماعیل دوم افزایش اختلاف بین رؤسای قزلباش بود، چرا که ترکمن‌ها و تکلوها به علت حمایت از اسماعیل بسیاری از افراد استاجلوه‌ها و شاملوها را به قتل رساندند. مرگ اسماعیل دوم در سیزدهم رمضان ۹۸۵هـ / ۱۵۷۷م باعث شد امرای مرکز در صدد از بین بردن اختلافات خویش برآیند بنابراین سلطان محمد را به شاهی برداشتند و برخی از تکلوها نیز مشاغل مهمی را دارا شدند. مسیب‌خان حکمران ری، ولی‌خان حکمران همدان و اردوغدوی خلیفه نیز دارای اقطاعی در شروان شد (۱: ص ۲۷۷).

با فوت شاه اسماعیل دوم گرچه برای مدت کوتاهی ترکمن‌ها و تکلوها با استاجلوها و شاملوها متفق گردیدند اما این اتفاق زیاد به طول نینجامید چرا که استاجلوها توانستند جلال‌خان ازبک را که به خراسان حمله آورده بود شکست دهند و علیقلی‌خان شاملو که عباس میرزا را در اختیار داشت نیز آتش حسادت و کینه و تعصب قبیله‌ای را برانگیخت، عثمانیان نیز در شوال ۹۸۵ هـ / ۱۵۷۸ م حملاتی را به خوی و سلماس و ارومیه انجام دادند، که امیرخان ترکمان حاکم جدید تبریز در صدد استرداد نقاط متصرفی برآمد که موفقیتی به دست نیاورد. دسته‌بندی جدیدی شکل گرفت که در یک طرف قزلباشان خراسانی به رهبری علیقلی‌خان شاملو و مرشد قلی‌خان استاجلو قرار داشتند. و در طرف دیگر قزلباشان آذربایجانی که بیشتر امیران ترکمان و تکلو بودند. بنابراین مشخصه اصلی حکومت شاه محمد که نزاع‌ها و دسیسه‌های امرای قزلباش بود، مجدداً شکل گرفت تلاشهای میرزا جابر اصفهانی که در صدد برقراری صلح بین ترکمانان و تکلوها و دیگر سران قزلباش بود به نتیجه نرسید. از طرف دیگر ضعف و نابینایی سلطان محمد و کوچک بودن فرزندانش باعث گردید. همسرش مهدعلیا بر کارها مسلط گردد. برکناری محمدخان ترکمان از حکومت کاشان باعث شد، وی به تحریک امرای علیه مهدعلیا بپردازد. بنابراین نقشه قتل مهدعلیا مطرح گردید و قرار شد از هر قبیله یک نفر شرکت نماید که چلبی‌بیگ از تکلوها نیز در این توطئه دخالت داشت (۱: ج ۱، ص ۲۴۹).

نقش تکلوها در این حادثه بسیار روشن است، چرا که در نشست‌های مخفیانه‌ای که تشکیل می‌شد، آنان حضور داشتند و حتی در دو اجتماع که در ایوان چهلستون، دیوان مبارکه و باغ سعادت‌آباد قزوین تشکیل شد، تکلوها حضور فعال داشتند (۱: ج ۱، ص ۲۴۹). آنان در قتل مهدعلیا متفق‌القول گردیده بودند و فقط مسیب‌خان شرف‌الدین اوغلی تکلو که با سلطان محمد خاله‌زاده و محل اعتماد شاه و ریش‌سفید تکلوها و از ارکان دولت بود با این امر موافق نبود. محمدشاه در صدد برآمد از وجود مسیب‌خان برای اجرای شاهی سیون و خواندن ارباب اخلاص استفاده کرده و به این وسیله مهاجمان را دفع نماید. مسیب‌خان از قبول این امر خودداری کرد، پیوستن وی به دیگر امرای تکلو حاکی از موافقت قلبی وی با شورشگران است، چون وی حاضر نشد درخواست شاه را بپذیرد، اما وقتی امرای تکلو چلبی‌بیگ مهماندار تکلو را به طلب او فرستادند، وی با اینکه در ابتدا تعلل کرد، ولی عاقبت به باغ سعادت‌آباد رفت و به

امرای مخالف پیوست و با آنان به دولتخانه وارد شد و با دیگر تکلوها از جمله معترضان همگام شد (۱: ج ۱، ص ۲۴۹).

به این گونه مخالف دیگری علیه خاندان شاهی به وجود آمد و حادثه‌ای شکل گرفت که تکلوها در آن بی‌نقش نبودند و این امر منجر به قتل همسر شاه شد. کشته شدن مهدعلیا باعث موضع‌گیری امرای خراسانی شد، آنان که عباس میرزا را در اختیار داشتند (عباسیان) وی را که دهساله بود، شاه اعلام کردند و جبهه جدیدی علیه امرای مرکز که اکثر آنان ترکمانان و تکلوها بودند گشودند. امرای مرکز که مقداری واهمه داشتند در صدد بهبود روابط با قزلباشان خراسانی برآمدند و عده‌ای از جمله ولی خلیفه شاملو را به مشهد فرستادند، او در جنگی با امرای خراسانی به قتل رسید (۱: ص ۲۵۶).

نتیجه این عمل در بین امرای ترکمان و تکلو مقیم پایتخت بسیار شدید بود، آنها به منظور انتقام، سلطان حسین خان، ریش سفید شاملوها و همسرش خانی خانم را که پدر و مادر علی‌قلی خان شاملو بودند در قزوین به قتل رساندند و مقام سلطان حسین خان را که حاکم قزوین بود و «منصب تاواجی باشی»^(۴) داشت به اسماعیل قلسی‌خان واگذار کردند و به این ترتیب ترکمان‌ها و تکلوها در مرکز دوباره برتری خود را نشان دادند. از طرف دیگر آنان در صدد مستحکم‌تر نمودن روابط خود با شاه محمد برآمدند و یکی از خواهران شاه به ازدواج امیرخان تکلو درآمد که مسیب‌خان تکلو در نقش سولدوش در خانه خود مراسم عروسی برپا کرد (۱: ج ۱، ص ۲۶۴ و ۲۵۹).

مسیب‌خان با اینکه با خاندان شاهی خویشاوند بود. اما در صدد برآمد برای تحکیم بیشتر روابط با دستگاه سلطنت با یکی از شاهزاده خانها ازدواج کند که به وی پاسخ مثبتی داده نشد، اما تا اندازه‌ای روابط بهبود یافت. در سال ۹۸۹ هـ / ۱۵۸۱ م در لرستان شخصی ادعا نمود که اسماعیل دوم است عده‌ای از کردها و لرها بر او جمع شدند و لشکریانش به ده هزار رسید. وی امرای ارباب مناصب تعیین نموده و در آن سرحد فتنه آغاز کرد و کس نزد سولاق (سولاغ) حسین تکلو (نوه چوهه سلطان تکلو) فرستاد و او را به اطاعت و انقیاد دلالت کرد و حکم وکالت به جهت او فرستاد که به جای او چوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد (۱۷: ص ۲۴۶).

به نظر می‌رسد بحث ادعای جانشینی چوهه سلطان تا سال ۹۸۹ هـ هنوز وجود داشته، چرا که چوهه سلطان در سال ۹۳۷ هـ / ۱۵۳۰ م در دوره شاه طهماسب اول یعنی پنجاه سال پیش از ظهور اسماعیل دروغین کشته شده بود و این شخص در نظر داشته

از آن ماجرا که ریشه تاریخی بسیاری از ناراضی‌های تکلوها علیه حکومت صفوی بود به نفع خود استفاده کند، بنابراین سولاق حسین را وسوسه نمود که مقامی همپای مقام چوهه سلطان که وکیل و امیرالامرا بوده به وی خواهد داد و حتی سولاق حسین را پیشاپیش به مقام والی کردستان منصوب کرده بود. اما سولاق حسین وی را فریب داد و او را دستگیر ساخت و به قزوین آورد (۱۷: ص ۲۴۶ و ۳۱۶).

توطئه دیگری به دست تکلوها و ترکمان‌ها تدارک دیده شد که موفقیت‌آمیز نبود و آن زمینه به وجود آوردن یک جنگ داخلی دیگر بود. امرای مرکز برای بی‌اعتبار ساختن دشمنان‌شان استاجلوها و شاملوها، محمدشاه را در رأس نیرویی به خراسان بردند که این امر باعث شد امرای خراسانی عباس میرزا را به پادشاهی انتخاب کنند و سکه و خطبه در خراسان به نام وی جاری نمایند (۱: ص ۲۷۸). در نتیجه جنگهایی به وقوع پیوست. مهمترین جنگی که بین امرای تکلو و امرای خراسانی اتفاق افتاد در تربت حیدریه بود که مرشد قلی‌خان در این قلعه به محاصره نیروهای تکلو و ترکمان درآمد اهالی شهر مقاومت نموده و به یک مرتبه دلیرانه حمله آورده و اردوغدوی خلیفه تکلو و جمعی از امرای معتبر طایفه تکلو به قتل رسیدند (۱: ص ۲۸۲).

پس از فوت شاه اسماعیل دوم با اینکه سلطان محمد خداپسند به سلطنت انتخاب شد، اما از آنجا که وی نیمه‌بینا بود، مسأله جانشینی و ولیعهدی، یکی از عمده مسائلی بود که سران قزلباش را به فکر فرو برد. تکلوها و ترکمانان از ولیعهدی حمزه میرزا جانبداری نمی‌کردند و این یکی از علل دشمنی حمزه میرزا با آنان بود.

روابط تکلوها با حمزه میرزا

از جمله مسائلی که اوج اختلاف طایفه تکلوها با خاندان صفوی را نشان داد، کشته شدن حمزه میرزا بر اثر توطئه آنها بود. در بهار سال ۹۹۲ هـ / ۱۵۴۸ م محمد خداپسند به درخواست امیرخان ترکمان به تبریز آمد ولی عده‌ای از امرای قزلباش به رهبری حمزه میرزا توانستند امیرخان را به زندان قهقهه بفرستند. قبایل ترکمن به رهبری محمدخان والی کاشان و تکلوها به رهبری ولی‌خان تکلو که داماد امیرخان والی همدان بود، تصمیم به حمله به تبریز گرفتند، این خبر باعث شد حمزه میرزا امیرخان را به قتل برساند و ترکمن‌ها و تکلوها نتوانستند کاری از پیش ببرند و نقشه حمله خود را عملی سازند و یکی از رهبران با اقتدار خود را از دست دادند. امیرخان در این زمان از سرحد

ابهر و سلطانیه تا اقصی ولایت اران حاکم بود (۳: ص ۱۵۸). کشته شدن او که به تحریک امرای قزلباش و به دستور حمزه میرزا صورت پذیرفت اشتباهی بود که باعث شد، راحتی و آرامش در آذربایجان از بین برود و لوای فتنه و فساد و علم کینه و بیداد برافراشته گردد و سپاهیان روم تبریز را فتح نمایند (۳: ص ۱۶۶).

کشته شدن امیرخان باعث شد، تکلوها و ترکمانان با حمزه میرزا به نزاع برخیزند و در نتیجه اشتباهی که صورت پذیرفت تبریز به دست عثمانیان افتاد و آنان به فکر تصاحب دایمی آذربایجان برآمدند.

در این زمان یکی از مهمترین اتحادیه‌های تکلوها و ترکمانان علیه دیگر قزلباشان و حمزه میرزا شکل گرفت، شورش گسترده تکلوها و ترکمان در این زمان که - عثمانیان تبریز را تصرف کرده بودند - از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چرا که ولی‌خان تکلو والی همدان مسیب‌خان شرف‌الدین اوغلی تکلو حاکم ری و برادر او مختار سلطان تکلو والی ورامین دست به شورش زدند. خشم آنان تا به آن حد بود که سولاق حسین تکلو نوه چوهه سلطان را که از طایفه خودشان بود و با این حرکت مخالفت کرده بود کشتند. مؤلف *نقاوه الآثار می نویسد*: «وی بنا بر مصلحتی خفیه با امرای خراسانی همدستان گشت.» (۳: ص ۱۷۹). پس از این عمل نیروهای تکلو به جانب تبریز رفتند و افراد منتسب به ایل تکلو که در بین نیروهای شاهی به سر می‌بردند فرار نموده به قبایل خود پیوستند.

از آنجایی که حمزه میرزا استقامت نمود، ترکمن‌ها و تکلوها موفقیتی به دست نیاوردند، اما سلطان شاه محمد حاضر شد طهماسب میرزا فرزند خویش را به تکلوها و ترکمانان بسپارد تا آنان نیز شاهزاده‌ای داشته باشند و از این جهت نیز تفوق مخالفان تکلوها کم شود، تکلوها نیز موافقت کردند و پس از آنکه طهماسب میرزا به اردوی آنان پیوست آنها به استظهار او لوای استقلال برافراشتند و بار دیگر عناد و دشمنی خود را آشکار ساختند و حتی درصدد برآمدند به قزوین وارد شوند. قصد آنان بر کشیدن طهماسب میرزا به سلطنت بود و حتی در ناحیه اسفنج از توابع ابهر گرد آمده، پانزده هزار تن از قوم ترکمان و تکلو جمع گردیده، سان لشکر دیدند و هر کس را فراخور مرتبه او یراق دادند و اصحاب مناسب تعیین کردند. محمدخان لله و مسیب‌خان را وکیل السلطنه و ولی‌خان را امیر لشکر کردند (۳: ص ۱۸۲).

این عمل به معنای رودررو قرار گرفتن تکلوها و ترکمن‌ها با دولت برای قبضه کردن قدرت بود و حمزه میرزا در صدد سرکوب آنان برآمد و در جنگی که در «سائین قلعه» اتفاق افتاد در حالی که در مقابل ترکمن‌ها، استاجلوه‌ها و در مقابل تکلوها، شاملوها قرار داشتند. تکلوها و ترکمانان شکست خوردند و حمزه میرزا و متحدانش به پیروزی رسیدند. مسیب‌خان تکلو به اسارت درآمد، ولی‌خان و عده‌ای دیگر کشته شدند، عده‌ای از تکلوها و ترکمانان به عثمانی پناهنده شدند و قسمت مهمی از تکلوها به بغداد رفتند. این حادثه باعث شد هر دو قبیله نقش مهم خود را در اداره امور دولت از دست دادند، اقطاع تکلوها در ناحیه ری و همدان و عراق عجم به ایلات پیروز واگذار گردید، این واقعه پیامدهایی نیز به دنبال داشت که از جمله آن می‌توان به تثبیت عثمانیان در تبریز اشاره نمود. چرا که در جنگ «سائین قلعه» عده زیادی از نیروهای طرفین از بین رفتند و حمزه میرزا متوجه شد با ده هزار تن نمی‌تواند تبریز را بازپس گیرد و انعقاد صلح نیز باعث از دست رفتن تبریز می‌گردید و ادامه جنگ نیز مشکلات و خسارات مادی و انسانی در پی داشت، اما حمزه میرزا چاره‌ای جز صلح نداشت، چرا که ممکن بود بقیه ایالت با ارزش آذربایجان از دست برود. بنابراین مقدمات صلح آماده می‌گردید، اما حمزه میرزا بر اثر توطئه ترکمانان و تکلوها به قتل رسید (ذی‌الحجه ۹۹۴ هـ). این عمل یکی از ناجوانمردانه‌ترین اقداماتی بود که آنها علیه دستگاه سلطنت انجام دادند. چرا که عبدالله‌خان از یک ضمن اعلان جنگ، هرات را محاصره نمود و وضعیت وخیمی به وجود آمد، اگر درایت مرشد قلی‌خان نبود و عباس میرزا را به قزوین نمی‌آورد و پادشاه اعلام نمی‌نمود مشکلات اساسی برای مملکت به وجود می‌آمد.

از جمله کسانی که در قتل حمزه میرزا نقش داشتند «مسیب‌خان تکلو فرزند محمدخان شرف‌الدین اوغلی تکلو بود. وی با چند نفر از جمله محمدخان ترکمان، علیقلی‌خان، اسمی‌خان افشار و به جهت آنکه از شاهزاده خائف بودند به جهت انجام این مقصد خدائوردی دلاک را که از محرمان شاهزاده بود فریب دادند و حمزه میرزا را کشتند.» (۲: ج ۲، ص ۸۷۵).

مسأله ولایتعهدی و جانشینی محمد خدابنده، پس از قتل حمزه میرزا نیز ادامه یافت. تکلوها و ترکمانان با اینکه تضعیف شده بودند درصدد حمایت از ابوطالب میرزا فرزند دیگر شاه برآمدند. زیرا طهماسب میرزا شاهزاده مورد حمایت آنها پس از شکست (سائین قلعه) به دست استاجلوه‌ها در قلعه الموت زندانی بود. ابوطالب میرزا نیز

مورد حمایت تکلوها بود چون خلیل‌بیک تکلو، لله ابوطالب میرزا بود (۱: ج ۱، ص ۳۳۰) - با اینکه سلطان محمد موافق با این امر نبود و درصدد بود ولیعهدی انتخاب نکند، اما با دخالت و پافشاری ترکمانان و تکلوها این خواسته صورت پذیرفت - برگزیده شدن ابوطالب میرزا باعث به وجود آمدن تشنج بیشتر شد. در این زمان عصیانهایی به وقوع پیوست و ولی خان در کرمان، بیکتاش خان در یزد، یوسف خان در ابرقو و برخی حکمرانان در نواحی دیگر سر به شورش برداشتند.

بعضی از حکمرانان طرفدار عباس میرزا و برخی طرفدار ابوطالب میرزا گردیدند. در شیراز نیز بین ذوالقدرها و تکلوها اختلاف افتاد. علی خان تکلو هوادار ابوطالب میرزا و عده‌ای از تکلوها و ذوالقدرها طرفدار عباس میرزا گردیدند که این امر باعث قتل علی خان تکلو و به دار کشیدن وی در شیراز شد که به جای وی مهدی قلی بیک ساری تکلو به حکومت شیراز منصوب شد (۱: ج ۱، ص ۳۵۵).

۴- تکلوها در دوره شاه عباس اول (دوره ضعف و انحلال تکلوها)

(۱۵۸۸/۱۶۲۹ م - ۹۹۶/۱۰۳۸ هـ)

شاه عباس از همان آغاز کار متوجه شد که نظام قبیله‌گی موجود و درگیری‌هایی که تا به حال صورت گرفته باعث کشته شدن عموهایش (حیدر میرزا و اسماعیل میرزا) عمه‌اش پریخان خانم، مادرش مهدعلیا و برادرش حمزه میرزا گردیده و این امر موجبات ضعف ممتد حکومت مرکزی را به وجود آورده و بزرگان طوایف دارای همه مقامات نظامی و اراضی وسیع در ایالات و حکومت بر ایالات و مرکز گردیده‌اند. بنابراین درصدد برآمد با سیاستهای عملی و قاطع با آنان به مبارزه برخیزد، چرا که دخالتهای آنان کشور را تا مرز جنگ داخلی کشانیده و دشمنان ایران را در شرق و غرب تحریک به حمله به کشور ساخته بود.

شاه عباس با امرای ترکمان از همان آغاز با شیوه‌ای سرسختانه و سازش‌ناپذیر برخورد کرد و کارش را با اعدام گروهی از امرای قبایلی که در قتل برادرش حمزه میرزا دست داشتند، شروع کرد. وی درصدد برنیامد با تکیه بر گروهی از قزلباشان کار خود را انجام دهد، بلکه تجارب دوران جوانی و قتل مادر و برادرش حمزه میرزا در سوءظن دیرپای او به قزلباشان تأثیری قاطع داشت، بنابراین درصدد برآمد قاطعانه پایگاه اجتماعی آنان را درهم بریزد، بنابراین روی کار آمدن وی نقطه آغاز افول ترکمانان و

نفوذ سیاسی و نظامی آنان بود برای همین حتی بسیاری از امرا پیش از آنکه شاه را ببینند کشته شدند.

با اینکه شاه‌عباس بسیاری از قزلباش‌ها را سرکوب نمود، این به آن معنا نیست که آنها از صحنه طرد شدند. بلکه در دوره شاه‌عباس و حتی بعد از وی تا زمان افول سلسله صفوی واحدهایی از آنها حضور داشتند. در بین طوایف قدرت از دست داده تکلوها و ترکمانان از بقیه بیشتر ضربه خوردند، چرا که آنان در دوره حمزه میرزا متحمل شکست سختی شدند و در ماجرای قتل حمزه میرزا نیز نقش داشتند. یکی از حوادثی که در دوره شاه‌عباس به وقوع پیوست نقش ترکمانان و حمایت تکلوها از آنان در ماجرای قتل مرشد قلی‌خان استاجلو و جانشینی محمدخان ترکمان به جای مرشد قلی‌خان بود. ماجرا به این منوال بود که در هشتم رمضان ۹۹۷هـ / ۱۵۹۰م مرشد قلی‌خان استاجلو به دستور شاه‌عباس کشته شد. بنابر روایت محمود افوشته‌ای، محمدخان ترکمان در قتل مرشد قلی‌خان بی‌نقش نبود. و در صدد بود بعد از کشته شدن مرشد قلی‌خان مقام وی را به‌دست آورد و بر مسند وکالت بنشیند. بنابراین یک روز بعد از قتل مرشد قلی‌خان، بدون مشورت با ارکان دولت و دستور شاه‌عباس در دولتخانه شاه‌عباس به استقلال تمام در صف اول نشست (۳: ص ۳۱۳).

«... وی در صدد بود بار دیگر اویماق بانفاق ترکمان و تکلو را مجتمع ساخته و لوای خلاف و عناد افراخته و به امداد و اعانت آن گروه لازم الاهانت عنان اختیار طهماسب میرزا را به دست آورد و با پشتگرمی آن شاهزاده مجدداً علم دشمنی و جنگ را برافرازد و حتی پیک‌هایی به اطراف فرستاد تا سپاهیان ترکمان و تکلوی مخالف را جمع‌آوری نماید...» (۱۶: ص ۲۴۶).

شاه‌عباس نیز برای سرکوب وی و از بین بردن توطئه ترکمانان و تکلوها در صدد برآمد از وجود فرخ‌بیک ترکمان استفاده نماید و به کمک وی محمدخان ترکمان را از بین ببرد و جای و مقام محمدخان را به او پیشنهاد نمود. شاه به این وسیله می‌توانست دشمن خطرناک خود را از بین ببرد و در بین ترکمانان نیز اختلاف بیندازد، پس از کشته شدن محمدخان فرزند وی ولی‌سلطان را که حاکم کاشان بود نیز از بین بردند (۳: ص ۳۱۳). حایز اهمیت است که این دومین مرتبه‌ای است که ترکمانان و تکلوها در صدد حمایت از طهماسب‌میرزا که مدعی سلطنت بود برآمدند. این ماجرا

حاکمی از تلاشی دیگر از جانب ترکمانان و تکلوها برای تصاحب مقام و کالت و حتی دستیابی بر نیابت سلطنت با برکشیدن طهماسب میرزا برادر شاه عباس می‌باشد.

در سال ۹۹۹ هـ / ۱۵۹۱ م شخصی به نام یعقوب بیگ بر شیراز تسلط یافت. و جمعی که از شاه عباس بیمناک بودند از جمله مختار سلطان تکلو به وی پیوستند. یعقوب‌خان با پشتیبانی آنها علیه شاه عباس شورش نمود (۲۲: ص ۷۷). شاه عباس خود برای سرکوب وی عازم شیراز شد که با پیشنهاد حکومت شیراز اظهار اطاعت نمود. وی پس از آمدن به اردوی شاه به همراه مختار سلطان کشته شد و پس از مدتی شیراز نیز به دست نیروهای شاهی فتح گردید (۱: ص ۴۳۶).

دخالت تکلوها در عصیان ملک بهمن نیز حایز اهمیت است. ملک بهمن والی لاریجان اطاعت قزلباش را چنانکه باید نمی‌کرد و به دلیل حصانت قلاع خود مفرور شده، طریق دشمنی با شاه عباس می‌پیمود (۳: ص ۳۹۵ و ۴۰۳).

عده‌ای از تکلوها در ادامه مبارزات خود علیه صفویان و پس از اینکه به دست شاه عباس تار و مار گردیدند، به ملک بهمن حکمران لاریجان پیوستند. این حادثه در سال ۱۰۰۵ هـ / ۱۵۹۶ م برابر با سال دهم سلطنت شاه‌عباس اتفاق افتاد. تکلوها که همراه ملک بهمن و ملازم وی شده بودند، در زمان محاصره قلعه آمل در قلعه‌داری اصرار ورزیدند (۱: ج ۲، ص ۵۲۰).

شاه‌عباس وقتی این خبر را شنید دستور قتل عام تکلوها را صادر کرد. بنابر روایت اسکندربیک منشی: «از حوادث سال دهم حکومت شاه عباس مغضوب شدن طایفه تکلو است. در این سال چند نفر از طایفه تکلو ملازم ملک بهمن شده قلعه آمل را ایشان نگاه می‌دارند. این معنی موجب اشتعال نایره غضب شاهانه گشته به قتل عام آن طایفه امر فرمود، مقرر شد که هر کس از آن طایفه در هر جا باشد حاکم آنجا به قتل آورد بر مستملکاتش رقم تملک کشد و چون بیشتر در همدان و قلمرو علیشکر اقامت داشتند، حسنعلی‌خان چگنی بسیاری از آن طبقه را به راه عدم فرستاد که از عظمای تکلو که در این قصه راه عدم پیمودند، مصطفی‌خان ولد مسیب‌خان و ولی‌بیک است بعد از اطفاء نایره غضب بر بقیه ترحم نموده جمعی از قورچیان تکلو که مانده بودند به دستور قورچی شدند...» (۱: ج ۲، ص ۵۳۰ و ۵۲۹).

حرکت مختار سلطان تکلو و پیوستن عده‌ای از تکلوها به ملک بهمن از جمله آخرین تلاشهای افراد این طایفه است که برای باقی ماندن بر قدرت انجام دادند.

سومین قتل عام تکلوها که به دستور شاه عباس صورت گرفت ضربه سختی بود که بر آنان وارد آمد و آنها را از هم متفرق ساخت به طوری که دیگر نتوانستند خود را متشکل نموده و موجودیت خود را حفظ نمایند. از این زمان به بعد بسیاری از تکلوها از کار برکنار گردیده و در داخل قلمرو صفوی به طور کامل قدرت را از دست دادند و به ایالات دیگر تبعید شدند. گروهی نیز مبارزات خود را به خارج از مرزها منتقل کردند و از جمله به محمدی تکلو (تکلو پاشا) حکمران ناحیه وان پیوستند. گرچه از خلال منابع تاریخی، انتساب محمدی تکلو به قبیله تکلو کاملاً مشخص نیست، اما به احتمال قریب به یقین وی منتسب به تکلوها می باشد و جزو ناراضیان حکومت شاه عباس بوده به همین جهت دولت عثمانی وی را به عنوان بیگلریگ و حکمران ناحیه وان منصوب کرده بود تا از وجود وی و ناراضیان بهتر بتواند علیه صفویان استفاده کند. محمدی تکلو مدت مدیدی احتمالاً بیش از بیست سال در دوره شاه عباس اول حکمران وان بود وی که بنابر روایت اسکندربیک منشی از شجاعان روزگار بود و به تهور و مردانگی و دلیری اشتهار داشت تا سال سی ام حکومت شاه عباس مزاحمت های مکرری را به وجود آورد. وی در سال ۱۰۱۴ هـ / ۱۶۰۵-۶ م اراده آمدن به نخجوان نمود و توانست امیرگونه خان قاجار را شکست دهد. وی یکی از سرداران خویش به نام جفال اوغلی را به غارت نواحی خوی و مرند فرستاد (۱: ج ۲، ص ۶۷۸).

در سال ۱۰۲۵ هـ / ۱۶۱۶ م محمدی تکلو با شش هزار سپاهی به عزم محاربه با قزلباش به سلماس آمد. در سال ۱۰۲۶ هـ / ۱۶۱۷ م نیز با پانزده هزار نیرو در نواحی تبریز به نهب و غارت پرداخت و حتی به نواحی خوی و چالدران نیز رسید، اما چون با کردهای «حکاری»^(۵) که متحد وی بودند اختلاف پیدا کرد کشته شد (۱: ج ۳، ص ۹۲۳).

نتیجه

تکلوها در زمره طوایف قزلباشی بودند که در شکل گیری دولت صفوی نقش داشتند. آنان در آناتولی به نفع صفویان در شورشها شرکت داشتند و طی دو مهاجرت به ایران آمدند، اما از همان ابتدا با سختگیری های شاه اسماعیل مواجه شدند و در زمره نیروهای معترض درآمدند که در این مسأله، کثرت نیروهای تکلو و وجود اعتقادات مذهبی که می توانست در مقابل صفویان مطرح باشد بی نقش نبود. رهبر آنها تا سال ۹۱۷ هجری قمری شاه قلی فردی مذهبی بود که این امر نشان دهنده ادعای مذهبی بین آنها می باشد.

تکلوها به دست شاهان مختلف صفوی سرکوب گردیدند. اما پس از مدتی مجدداً در صدد برآمدند بر اوضاع مسلط شوند، در هرج و مرج‌های عصر شاه طهماسب اول و پس از مرگ شاه با شرکت در دسیسه‌ها و توطئه‌ها مشکلات جدی برای حکومت آفریدند و در راستای مخالفت خود حتی به عثمانیان پیوستند و ضربه‌های اساسی بر پیکر حکومت صفویان وارد ساختند، آنان پس از چهارمین نوبتی که قتل‌عام شدند - در دوره شاه عباس - به خاک عثمانی پناهنده شده و به مبارزه علیه دولت صفوی و تضعیف این حکومت ادامه دادند. مبارزات تکلوها علیه شاهان خاندان صفوی باعث شد، الوهیت و قداستی که مردم برای شاه صفوی به‌ویژه شاه طهماسب قایل بودند خدشه‌دار گردد و از قداست پادشاه کاسته شود که این امر نیز در ضعف موقعیت شاهان این خاندان بی‌نقش نبود.

پی‌نوشت

- ۱- الله بولاغی در منابع به صورتهای دیگری نیز ثبت شده است، حسن بیک روملو به‌صورت «المه قولاقی» آورده است (۱۳: ص ۹۱ و ۲۳۹) مرحوم عبدالحسین نوایی در زیرنویس کتاب احسن‌التواریخ آورده که در نسخه چاپی طبع بدون به‌صورت «اله قولاقی» و در نسخه مجلس شورای ملی «المه قولاقی» و در تاریخ جهان‌آرا به‌صورت «ایله قولاقی» ثبت شده است (۱۳: ص ۹۱). اسکندربیک منشی نام این محل را در همدان و «المه بلاغی» آورده است (۱: ج ۱، ص ۲۸). فاروق سومر «المه قولاقی» ذکر کرده است. (۱۵: ص ۳۲) و خواندمیر به‌صورت «اولمه قولاقی» ثبت نموده است (۱۰: ص ۳۶).
- ۲- به نظر می‌رسد نام کهران که ذوالفقاریک‌بن علی‌بیک مشهور به نخود سلطان حاکم آنجا بود در تذکره شاه طهماسب اشتباه ثبت شده و صحیح آن «کلهر» می‌باشد. در منابع تاریخی و جغرافیایی نام کهران ثبت نشده است و این اسم باید کلهر باشد، چرا که در منابع راجع به این روایت در تذکره شاه طهماسب آمده که: ذوالفقار ولد نخودییک ولد گلابی‌بیک موصول ترکمان که ... حاکم کلهر بود. (۱۳: ج ۲، ص ۲۷۲). بوداق منشی قزوینی می‌نویسد: «ذوالفقاریک پسر نخود سلطان است ... کلهر را به او شفقت کردند و او مردانگی کرد و اکثر قلاع را گرفت و هر کس از فرمان او سر پیچید دفعش کرد و در کلهر نام برآورد ... ذوالفقار بدبخت را به‌خاطر رسید که عم را بکشد و ...» (۶: ص ۱۵۶)
- ۳- فاروق سومر عنوان می‌کند: «ما راجع به سارلوها اطلاعی در دست نداریم ...» (۱۴: ص ۷۸). شاه طهماسب در تذکره خویش در جایی دیگر سارلوها را منتسب به تکلوها ذکر می‌کند و ساریلوی تکلو می‌نویسد (۱۸: ص ۳۲). در زمان قراقویونلوها و در دوران حاکمیت

- قرايوسف، در شهر زور اميری به نام محمد سارو وجود داشته است، احتمال دارد سارلوه‌ها اسم خود را از اين امير گرفته باشند، يعنی سارلوه‌های مورد بحث شاه طهماسب در آذربايجان می‌توانند شاخه‌ای از سارلوه‌های منطقه شهر زور باشند، احتمال دارد سارلوه‌های آذربايجان نام خود را از «سارلوعلی» که در تشکیل دولت صفوی نقش داشته است گرفته باشند در اين صورت می‌بايستی اسم خود را سارلو علی‌لو می‌گذاشتند. (۱۴: زیرنویس ص ۷۸)
- ۴- تاواجی‌باشی (تواجی‌باشی)، منصب مزبور از عالم ایشیک آقاسی‌باشی دیوان اعلی است و شغل او اين بوده که سفر و يساقی که روی می‌داده به عهده او می‌شد که سپاه را اخبار نماید. مشارالیه محصلان از جانب وجود تعیین و کس به اخبار قشون می‌فرستاده که همگی را مجتمع سازند و در روز جنگ، مکان مجادله را او تعیین و سپاه را آداب جنگ تعلیم داده مکان هر یک از مجاهدان و غازیان را معین می‌نمود که در کجا قرار گیرند (۱۲: ص ۳۳).
- ۵- حکاری (هکاری) قسمتی از ایالت وان از خاک ترکیه است که مرکز آن شهر «جولا مرک» است و از نواحی آن، بوتان، شمندیان و محمودی است. منطقه هکاری امرا و سرداران بسیاری داشته و فرمانروایان متعدد در آنجا حکومت کرده اند (۲۱: ج ۳، ص ۱۳۵).

منابع

- ۱- اسکندریک ترکمان (منشی). تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. تاریخ منتظم ناصری، جلد سوم، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چاپ اول، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۷.
- ۳- افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله. تقاوة الانار فی ذکر الاخبار فی تاریخ صفویه، به اهتمام احسان اشرفی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۴- آوردینر، اسماعیل یاحفی، اوزون چارشی لی. تاریخ عثمانی از فتح استانبول تا مرگ سلطان سلیمان قانونی، جلد دوم، ترجمه ایرج نوبخت، چاپ اول، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۹.
- ۵- بدلیسی، امیر شرف‌خان. شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، با تعلیقات محمد عباسی، چاپ سوم، انتشارات حدیث، تهران، ۱۳۷۳.
- ۶- بوداق فروینی (منشی). جواهر الاخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلو تا سال ۹۸۴ هـ. ق.)، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، چاپ اول، مرکز نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸.
- ۷- تاریخ ایران کمبریج (دوره صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۸۰.

- ۸- تنوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف‌خان، تاریخ الفی، تصحیح سیدعلی آل داود. - اول، انتشارات کلبه و انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۸.
- ۹- خواند میر، امیر محمود. تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر). تصحیح محمدعلی جراحی، چاپ اول، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۰- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی. حبیب السیر، جلد چهارم، تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۱- خورموجی، میرزا جعفرخان. نهضت الاخبار، تصحیح سیدعلی آل داود، چاپ اول، انتشارات کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۲- رحیم‌لو، یوسف. القاب و مواحب دوره سلاطین صفوی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۷۱.
- ۱۳- روملو، حسن‌بیک. احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، جلد دوم، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۴- سرور، غلام. تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام، عباسقلی غفاری‌فرد، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۵- سومر، فاروق. نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی، محمدتقی امامی، چاپ اول، نشر گستره، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۶- سیوری، راجر. ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ دوم، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۷- سیوری، راجر. در باب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، چاپ اول، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۸- شاه طهماسب بن اسماعیل بن حیدر الصفوی. تذکره شاه طهماسب، با مقدمه امرالله صفوی، چاپ دوم، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۹- عبدی‌بیک شیرازی. تکملة الاخبار (تاریخ صفویه از آغاز تا ۹۷۸ هـ. ق.)، تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۰- غفاری، قاضی احمد. تاریخ جهان آراء، چاپ اول، انتشارات حافظ، تهران، ۱۳۴۳.
- ۲۱- مردوخ کردستانی، بابا. تاریخ مشاهیر کرد، به کوشش ماجد مردوخ روحانی، بخش دوم، جلد سوم، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۲- ملا جلال‌الدین منجم. تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، چاپ اول، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶.

- ۲۳- میرجعفری، حسین. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، چاپ اول، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۵.
- ۲۴- میرزا سمیعا. تذکره الملوک (سازمان اداری حکومت صفوی) یا تعلیقات مینورسکی به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۵- وزیری، احمدعلی‌خان. جغرافیای کرمان، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۵۳.
- ۲۶- هذایت، رضا قلی‌خان. تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد هشتم، تصحیح جمشید کیان‌فر، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۰.
- ۲۷- هینتس، والتر. شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاوس جهان‌داری، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۲۸- یوسف‌جمالی، محمد کریم. تشکیل دولت صفوی و تعمیم مذهب تشیع دوازده امامی به عنوان تنها مذهب رسمی، چاپ اول، امیرکبیر، اصفهان، ۱۳۷۲.